

تو نیکی می کن و در دجله انداز...

سخنی ست از سعدی و گمان می توان برد برگرفته از زبانزدی. ازینرو می توان هم گمان برد که آیینی در میان بوده که چنین زبانزدی بر پایه آن ساخته شده بود.

در گذر این بررسی، دو نمونه از آیین به "آب انداختن" یا به "آب سپردن" یافتیم و یک داستان:
۱_ به آب انداختن سبزه:

یکی از آیینهای بزرگ نوروزی انداختن سبزه سفره هفت سین در روز سیزدهم فروردین بر آب روان است. نه پیشتر، و نه دیرتر از این روز، و نه بر آب ایستاده. پس آیین است و اینک باید دید چه باوری پایه این آیین می تواند باشد؟

تنها باوری که پذیرفتنی می نماید باور آریاییان (=هند و ایرانیان) به ورجاوندی آبهای روان است. گونه ایرانی آن بر آمده از "آبان یشت"، یشت ویژه "ایزدبانو اناهیتا" که خود هزار رود روان است! او ایزد افزونی (برکت)، باروری، زاد آوری و ... است. جای یاد آوری ست که آریاها آبهای روان و آشکار را ستایش کرده آبهای ایستاده و پنهان را نکوهش می کردند.

پس شاید بتوان به آب انداختن سبزه را پیشکش به ایزد بانوی آبها، سپاسگزاری از وی و آرزوی افزونی از وی دانست.

۲_ به آب سپردن رخت:

در میان "تالشان" آیین چنین است که یک دست رخت نو و بی کم و کاست مرد جوان در گذشته را به آب روان می سپرند. اگر رخت نوی از در گذشته نمانده باشد، یک دست رخت نو دوخته به نام او به آب می سپرند. در باورهای ایرانی مرد گیاه است و چنین می نماید که برگرفته از باورهای میانرودانی باشد. نمونه بزرگ آن "سیاوش" ایزد گیاهی و آیینهای سوگ او به نام "سووشون" است و باور و آیین نسخه برگردان ایرانی ایزد میانرودانی "دموزی / تموز" است. (نیز نک: به ایران نامه، سال ۲۲، ش ۳ و ۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۴، صص ۲۸۳ ~ ۲۹۹ بریدن موی سر در سوگواریهای بختیاری).

اینک پوشاک که در فرهنگ ایرانی خود جانشین دارنده آن و در برگیرنده هستی اوست، به آب انداخته می شود. گیاه / مرد / نماد زندگی مرد به آب سپرده می شود، به آرزوی بازیابی زندگی وی.

۳_ داستانی ست باز مانده از روزگار خلیفه های عباسی در بغداد که از سپردن نان به آب روان به امید دریافت پاداشی در آینده می گوید. هر چند داستان بر ساخته / جعلی می نماید، با این همه نشانه کهن بودن این آیین و باور است. نک به <http://sheshom2818.mihanblog.com/post/45>

۴_ کهن ترین نشانه ای که از آب سپردن به آرزوی افزونی یافته ایم آن است که در "عهد عتیق"، کتاب جامعه ۱: ۱۱ آمده و به روشنی می گوید:

"نان خود به روی آنها ببنداز، زیرا که بعد از روزهای بسیار آن را خواهی یافت."
پس می توان پذیرفت که این باور و آیین از استوره های کهن سراسری در آسیای باختری بوده است، که به گمان ما ریشهء میانرودانی دارد.

تو نیکی می کن و در دجله انداز... (افزوده)

جادوی پوشاک

چرا مردم تالش / گیلان پوشاک مرد جوان در گذشته را به آب می سپارند؟
آنچه که تا کنون یافته ایم چنین است:
_همهء شاهان هخامنشی پس از کورش هنگام به تخت نشستن و آغاز شاهی، قبای کورش را به تن می کردند و این کار بخشی جدا ناشدنی از آیینهای دیهیم گذاری شاه تازه بود. این آیین چنان ارجی داشت که اسکندر مقدونی هم که بر تخت هخامنشیان نشست چنین کرد.
_خلعت شاهانه، که هر گاه شاهی می خواست یکی از پایوران دستگاه خود را سربلند سازد یکی از جامه هایی که خود می پوشید به آن پایور می بخشید. این کار چنان ارجی داشت که کسی که جامهء شاه را برای خلعت گیرنده می برد فرنامی / لقبی ویژه می گرفت؛ "خلعتبری!"
_قسم به جقهء همایونی، یکی از سوگندهای رایج در میان ارتشیان تا زمان واپسین شاه ایران بود.
_پیرزنی را ستمی در گرفت
دست زد و دامن سنجر گرفت
_دستم به دامت
دست به دامن قبا یا روپوش شاه یا بزرگی از بزرگان، خواهشی ست سخت بزرگ و نشانهء درماندگی بسیار درخواست کننده.
_در استوره و نیز در حماسه، کیخسرو پسر سیاوش هنگامی که برای کین خواهی خون پدر از گرسیوز بدکار روانه می شود پوشاک و زین ابزار پدر را بر می گیرد.
این همه یعنی پوشاک مرد بخشی از هستی اوست، چیزی از هستی وی در آن است. خود اوست!
ازینرو هنگامی که تالشان پوشاک به آب می سپارند، در بن آیین، خود آن مرد در گذشته را برای بازیافت زندگی اش به آب می سپارند. چه، مرد در پایهء خود، گیاه است و با آب زیست می تواند کرد، همچون سیاوش.
آب سپاری پوشاک مرده را در جایی دیگر از ایران نیز باز یافته ایم. هر چند در این یک، آب سپاری ای نمادین در کار است. در بختیاری همچون تالش پوشاکی آورده در میان گذاشته زنان گرداگرد آن، چمبره وار، نشسته بر آن جامه می گریند. گاهی تا یکسال و یک روز در میان. زنان (=ناهیتهای زمینی _ رودخانه های روان _ سرچشمهء زندگی) گیاه را آبیاری می کنند.